علی دوانی

قرن هشتم هجری

عبد الجلیل قزوینی

عبدالجلیل قزوینی اصلا از مردم قزوین است ولی درشهر «ری» میزیسته و ازدانشمندان سرشناس شیعه آن شهر بشمار میرفته است بهمین جهت گاهی اورا عبدالجلیل رازی هم میگویند.

البته دوتن دیگر ازعلمای مشهور شیعهٔ ری که ازمعاصرین وی بوده‌اند نیز عبدالجلیل نام داشته‌اند که نخست عبدالجلیل بن ابی الفتح ودیگر عبدالجلیل بن عیسی وهردو ازرؤسای علمای شیعه بوده اند. واینان نیز معروف به « عبد الجلیل رازی » میباشند، ولی مسلم است که اگر این دو نفر گاهی با هم مشتبه شوند (چنانکه برخی آن‌هارا یکی میدانند) اما شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی نظر بعللی که ازلحاظ خوانندگان خواهد گذشت، مشخص ومعلوم ومعروفتر از آن ها است، وبهمین علت هم موجب اشتباه نمیگردد.

آوازه وی درشهر ری

« ری » که هم اکنون در کنار آن، شهر تهران پایتخت کشور ایران قراردارد پیش از فتح آن بدست مسلمین (سال ۲۲ هجری) و بعد از آن تا حملهٔ مغول ازآبادترین ومهمترین شهرهای ایران بشمار میآمده است شکوه وعظمت این شهر

درتاریخ اسلام از موقعی بالا گرفت وبر اعتبار واجتماع مردم آن افزود که رکن الدوله دیلمی وسلاطین بعداز وی آنجا راپایتخت خود کردند.

ساکنین این شهر نخست اهل‌سنت وجماعت بودند ولی‌بعد هاو مخصوصا در روزگارپادشاهان«آل بویه»یکی ازمراکزشیعه بشمارآمد ولی‌بازکم‌وبیش‌قسمت‌های عمدهٔ آن دردست اهل تسنن بود

دانشمندان بسیاری از شیعه وسنی از«ری» بر خواسته اند که همه‌در ردیف علمای درجه اول اسلام بشمار میآیند

درعصر شیخ عبد الجلیل قزوینی ،یکی ازعلمای‌متعصب اهل‌سنت کتابی بفارسی بنام «بعض‌فضایح الروافض »دررد‌مذهب شیعه‌مینویسد وبااستفاده ازآزادی که‌داشته اند ومحدودیتی که‌شیعیان آن‌عصر (عهدسلجوقیان) باآن‌دست بگریبان‌بودند،سخت برشیعیان تاخته‌علمای‌بزرگ شیعه‌همچون‌شیخ‌صدوق، مفید؛سیدمرتضی‌شیخ‌طوسی وراویان‌مشهور شیعه راکه از شاگردان امام محمد باقر وامام‌جعفر صادق ودیگر ائمه علیهم السلام بوده اند؛موردنکوهش وتهمت‌قرارداده وتاآنجاکه قدرت داشته درتخطئهٔ مذهب ومعتقدات شیعه میکوشد شیخ عبد الجلیل آنموقع‌در‌ری درمدرسه بزرگ خود‌بدرس وبحث‌اشتغال داشته‌وروزهای جمعه بموعظه خلق میپرداخته ؛و چنانکه بدست میآید عالمی بزرك ودر علوم گونا گون بالاخص علم کلام مهارتی بسزا داشته واز مردان بلند آوازه شیعه نام بردار بوده است .

بهمین جهت چون کتاب «فضائح» که عالم سنی درردشیعه نوشته بود مشتمل بر تهمتها ودروغها ومطالب بی اساس بوده وتاآن تاریخ کتابی بدانگونه ازروی تعصب بیجا وخارج از نزاکت دررد شیعه نوشته نشده بود، سید مرتضی قمی که از مفاخر واعیان شیعیان ومرد بانفوذ ری بوده ،ازمیان علمای شیعه، فقط شیخ‌عبد الجلیل قزوینی رانامزد میکند که ردی برآن بنویسد ؛

الحق شیخ عبد الجلیل هم‌بخوبی ازعهدهٔ این کار مهم برآمده وبا نگارش ردی بر کتاب مزبور که آنرا «بعض مثالب‌النواصب» نامیده‌اند وماه«النقض »مینامیم حقی

بزرگ بر گردن تمام شیعه دارد. زیرا نه تنها این مرد عالیقدر آنروز دست رد بر سینه دشمن زد وحملات آنهارا ازحریم تشیع دور ساخت وشیعیان ضعیف الایمان رااز خطر گمراهی حفظ نمود، بلکه اصولا کتاب «النقض» وی مشتمل بر بسیاری ازمطالب تاریخی ورجالی وجغرافی وعلمی و کلامی است که باید فقط از آن کتاب گرفت. وبهمین لحاظ تا کنون بسیاری از علمای شیعه مانند قاضی نور الله شوشتری در مواردبسیاری از کتاب «احقاق الحق» و «مجالس المؤمنین» وعلامه مجلسی درجلدیازدهم بحارالانوار وصاحب جواهر در کتاب صلوة «جواهر الکلام» ازمطالب ونکات جالب آن استفاده نموده وبنقل آن پرداخته اند

دیباچهٔ کتاب النقض و شیوهٔ نثر آن

اکنون برای نمونه و توضیح بیشتر قسمتی را از آغاز کتاب النقض شیخ عبد الجلیل که بعداز حمدوثنای الهی ودرود برحضرت رسالت پناهی واولاد طاهرین آنحضرت شروع میشود میآوریم وسپس بشرح تاریخ تألیف آن مبادرت میورزیم

«امابعد بدانند منصفانی که این مجموعه برخوانند که درماه ربیع الاول پانصدو پنجاه وشش سال از هجرت صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام بما نقل افتاد که کتابی بهم آورده اند، وآنرا «بعض فضایح الروافض» نام نهاده اند، در محافل کبار وحضور صغار برطریق تشنیع میخوانند ومردم غافل از استماع آن دعاوی بی بینت و معانی متحیر میمانند.

مگر دوستی مخلص نسختی ازآن بامیر سید، رئیس کبیر، جمال الدین علی بن شمس الدین الحسینی ادام الله علوه وسیادته که رئیس شیعه است برده است و اوآنرا مطالعه باستقصاء تمام کرده وآنرا ببرادر محترم اوحدالدین حسین که مفتی وپیر طایفه است، مدالله عمره وانفاسه فرستاد واونیز از سر کمال وفضل مطالعه کرده وازمن پوشیده داشت، ازخوف آنکه مبادامن درجواب نقض تعجیلی بکنم. مدتی درازدر بندوطلب آن نسخت بودم ومیسر نمیشدوچون دانستم که گروهی ازعلمای هرطایفه باستقصاء تمام تفحص اوراق آن کتاب نموده اندو بر کلمات نیك وبدش وقوفی یافته اند، استبعاد وتعجب نموده اند.»

سپس میگوید :«مصنف مزبور کتاب خودرا در سه نسخت کرده یکی بخزانهٔ امیر معروف فرستاده ، و یکی مصنف دارد و بخفیه بر عوام الناس میخواند ، و یکی بقزوین فرستاده تاهر کس آن را بخواند بزندقه وفساد افتد ؛ ووزر و وبال آن بگردن مصنف بماند »

« اتفاق را نسخه اصل بدست سید امام شهاب الدین محمد بن تاج کیکی افتاد که معتبر شیعه است واو آن را ازسر صفای دل و کمال فضل واعتقاد نیکو مطالعه کرد و بما فرستاد ، وما را در آن فصول و کلمات چند روز تأملی شافی باحتیاطی کافی کرده شد الحق عباراتی درست وخوش وسهل است ، اما مجموع آن هذیان ، کلماتی منشع از سر تعصب وجهل ، حوالاتی نه برجادهٔ حقیقت ، تشبیهاتی سقیم پر شبهت ، متعارضاتی نامعقول ، واشاراتی نامقبول ، نقلی بدینگونه که هر عاقلی فاضل آن را با نصاف بخواند بی انصافی ونادانی وجهل مصنف بحقیقت بداند وآن را ازخود نداند ونخواند .

بیچاره ازمعنی این آیت بیگانه افتاده که حق تعالی فرموده **ولا تقف مالیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا** وبدین غایت جسارت ونهایت خسارت قلم درمیدان هذیان افکنده ، مثبتان توحید وعدل را ، ومقربان نبوت وامامت را ، و متابعان سنت وشریعت را ، به تهمت کذب منسوب کرده ، سادات بزرگوار ومشایخ کبار را بی حجتی معیوب گردانیده و مصنفان امین وراویان معتمد را خائن ومخطی پنداشته ، ومتکلمان محقق ومفتیان متدین ومقریان عارف را مساوی گفته ونوشته وازمعنی این آیت دور افتاده است که در نص قرآن مجید مذکوراست که **فو ربك لنسئلنهم اجمعين عما كانوا يعملون** اگرچه مصنف خودجزای عمل رامنکراست . . . .

پیش ازوصول این کتاب بما گروهی ازخواص علماء شیعه که آن کتاب را مطالعه کرده بودند، درحضرت مقدس مرتضی(شرف الدین ، ملك النقباء ، سلطان العترة الطاهره ، سیدالسادات) رفته که عبدالجلیل قزوینی میباید که درجواب این کتاب بروجه حق شروعی کند ، چنانکه کسی انکار آن نتواند کرد . . . »

آنگاه دیباچه کتاب را بنام نامی حضرت امام عصر ارواحنافداه مزین نموده و بنقل

عبارت کتاب « فضائح » ونقض آن میپردازد » چون نسخهٔ اصل بما آوردند و تأمل افتاد عقل چنان اقتضاء کرد اگرچه تقرب بخدای بی عیب و عار و باحمد مختار وحیدر کرار باشد دیباچه کتاب باسم امام روزگار، خاتم الابرار:مهدی بن الحسن العسکری ﷺ باشد ، که وجود عالم را حوالت ببقای اوست وعقل وشرع منتظر حضور و ظهور لقای او . . . »

کتاب «النقض» کی نوشته شده ؟

کتاب «النقض» بهمت آقای سیدجلال الدین ارموی مشهور به «محدث» منتشر شده ناشر محترم بعد از انتشار آن، دو کتاب دیگر بنام «مقدمه و تعلیقات» و « کلید تعلیقات» هم برای تسهیل امر مطالعه واستفادهٔ کتاب النقض منتشر ساخته که دارای مطالبی ارزنده و توضیحات بسیار مفید است بطوریکه خوانندهٔ کتاب «النقض» ناگزیر از این است که دو کتاب مزبور رانیز باخود داشته باشد تا استفادهٔ لازم را از آن ببرد .

آقای محدث بدودلیل تألیف کتاب «النقض » را درحدود سال ٥٦٠ میدانند یکی اینکه شیخ عبدالجلیل درسال ٥٥٦ از تألیف کتاب « فضایح » عالم ناصبی اطلاع یافته و بعد «مدتی دراز » درجستجوی آن بوده واین مدت درازبعید است که کمتر ازسه سال باشد ؟ ؛ ودیگر اینکه مؤلف فضائح واقعه شکست و هزیمت فرنگیان را در جنگ شام در کتاب خود آورده وایشان آنرا فتح قلعه حارم میدانند ، که ابن اثیر در ٥٥٩ نگاشته است .

ولی بنظر اینجانب تألیف کتاب «النقض» دور نیست درهمان سال ٥٥٦ که ماه ربیع الاول آن شیخ عبد الجلیل از تألیف کتاب « فضایح » اطلاع یافته ، انجام گرفته باشد .

اجمال این مدعا بدینقرار است که : مؤلف فضائح تصریح میکند که وی درمحرم سال ٥٥٥ از تألیف آن فراغت یافته است (صفحه ٧٣٩ کتاب النقض) سپس شیخ عبدالجلیل ده ماه بعد (ربیع الاول سال ٥٥٦) مطلع میشود . وچون کتاب مزبور سر وصدای زیادی

بر او انداخته بوده شیخ عبدالجلیل با کمال بی‌صبری همه جا در ری که ناصبی مزبور و کتاب وی هم در آنجا بوده اند در جستجوی آن بوده تا بالاخره «در مدتی دراز» یعنی قریب یك سال که عادتاً برای چنین موضوعی آنهم در یك شهر مدتی دراز خواهد بود، آنرا بدست میآورد و پس از مطالعه برد آن میپردازد .

بنابراین تاریخ تألیف «النقض» آخر سال (۵۵۶) بوده است نه حدود ۵۶۰ که ناشر محترم انتخاب کرده است

مؤید این مطلب عبارت شیخ عبدالجلیل در صفحه ۴۸ است که مینویسد «وعجب است که این بسمع خواجه نرسیده است که در شهور سنه خمس مأه که پنجاه و شش سال است که بقزوین فتنه‌ای پدید آمده «چنانکه ملاحظه میشود، فتنه‌ای در قزوین پدید آمده بود که ازسال ۵۰۰ شروع و تا موقع نگارش کتاب النقض پنجاه و شش بوده که ادامه داشته است .

چیزی که ممکن است مطلب را همچنان مبهم باقی گذارد ،واقعه شکست و انهزام فرنگیان و فتح مسلمین است . که آنهم معلوم نیست منظور فتح قلعه حارم باشد که ابن اثیر در سال ۵۵۹ نوشته ، بلکه ممکن است ، واقعه ای دیگر باشد که ابن اثیر و دیگران ننوشته اند ، یااینکه همان واقعه باشد ولی تاریخ آنرا اشتباه ثبت کرده باشند ، چنانکه نظائر آن در تاریخ ابن اثیر و دیگر تواریخ دیده میشود .

مؤید دیگر اینکه مرحوم عباس اقبال که مردی متتبع بوده است نیز طبق نوشته آقای محدث در کتاب «مقدمه تعلیقات» صفحه ۶۱ در شمارهٔ اول سال دوم مجله «یادگار» نوشته است «در یك کتاب بسیار نفیس قدیمی بنام « بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض »تألیف نصیر الدین عبدالجلیل قزوینی که درحدود ۵۵۶ بزبان فارسی بسیار فصیح نوشته شده ..» بنابراین گفته مؤلف ریاض العلماء و الذریعه که تألیف النقض را بعد از سال ۵۵۶ دانسته اند و نظریهٔ آقای محدث که در حدود ۵۶۰

میدانند ، دلیل روشنی ندارد بلکه شروع تألیف آن در اواخر سال ٥٥٦ بوده است

شیخ عبدالجلیل کتابهای دیگر هم بفارسی و عربی نوشته است که ازجمله این کتابهاست . «البراهین فی امامة امیر المؤمنین» «السؤالات والجوابات» در هفت جلد «مفتاح التذکیر» ولی بهترین و معروفترین کتب او همان کتاب النقض است برادروی اوحدالدین حسین نیز از فقها و رؤسای شیعه بوده چنانکه درچند مورد کتاب النقض ازوی نام میبرد .

شیخ منتجب الدین رازی ، رافعی قزوینی شافعی ، قاضی نورالله شوشتری ، مؤلف ریاض العلماء ، ودیگران شیخ عبدالجلیل را به عظمت و مقام شامخی که داشته است ستوده اند . شیخ عبدالجلیل بااینکه دررد ناصبی مزبور جرأت و شهامت قابل تحسینی نشان داده ولی پیداست که باز ملاحظه محدودیت شیعه و نفوذ حکومت وقت را نموده و با ناراحتی بسیار برد کتاب «فضایح» او پرداخته است :

این مرد بزرگ کتاب خودرا بااین عبارت پایان میدهد :

«والحمدلله رب العالمین که مارا عمر داد و توفیق و تمکین تا جواب این خارجی ناصبی بدین وجه که مؤمنان شرق و غرب بخوانند تاقیامت داده شد و شبهات و دعاوی همهٔ مجبران باطل و مضمحل کرده آمد . واز باریتعالی خواسته میآید که اگر خللی یا زللی یا سهوی درقول وقلم آمده باشد مارا عفو کند که هر تعصب و سخنان سخت که نوشته آمد بر سبیل جواب بودنه بر سبیل ابتدا